

مثنویهای پنجگانه وی که به پنج گنج اشتهار یافته است اکثر آنها به استدعای سلاطین روزگار واقع شده که امیدواری آن را که نام ایشان به واسطه نظم وی بر صفحه روزگار بماند استدعا نموده‌اند و اکثر آنها به حسب صورت افسانه است اما از روی حقیقت، کشف حقایق و بیان معارف را بهانه است.

به یک بیان حکیم نظامی از نظر ادبی همان نقی را ایفا کرد که حکیم فردوسی پیش از او ایفا کرده بود، ولی در بُندی دیگر، فردوسی کوشید تا زبان را در غالب شعر حماسی حفظ کند و آنچه‌نان موفق بود که نه تنها زبان فارسی، بلکه شعر حماسی را نیز به اوج رساند. اما نظامی که قسم یاد کرده بود تا کار فردوسی را تکرار نکند، ترکیبی از آنچه فردوسی در حماسه رزمی و شاعران عهد نظامی در غزل فراهم کرده بودند بدست داد و حاصل این ترکیب «حماسه بزمی» است.

اما آنچه مشخصه نظامی محسوب می‌شود و اکثر محققین، شعر نظامی را به آن معرفی و از آن نمجید میکنند، جایگاه ادبی شعر نظامی است.

برای مثال:

«بهترین مظهر ابهام فنی در ادب فارسی، نظامی است و بطور کلی، این نوع ابهام از سبک عراقی شروع شده و در شعر همه شعرای سبک عراقی و هندی مشاهده می‌گردد.»^۱

«او دارای تشبیهات غریبی است و در آثارش تشبیهات تازه فراوان است.»^۲

«خاقانی و نظامی و اقدارشان (مجموعه مکتب شعری آذربایجان) در قیاس با شاعران قبل از خود، عالماً و عامداً، اسلوب شعر را مورد تجدیدنظر قرار داده‌اند.»^۳

شعر نظامی گره خوردگی عاطفه و تخیل است، که در زبانی آهنگین، شکل گرفته است.»^۴

«در بین سرایندگان قصه‌های عاشقانه، هیچ شاعری دیگر، بیش از نظامی که سابرین، بیش و کم، مقلدان واقعی او محسوب می‌شوند، توفیق قدرت نمایی نیافته است.»^۵

همه با اکثر کسانی که با شعر نظامی مأیوس بوده‌اند بر روی این نکته تأکید دارند که شعر نظامی در نوع خود دست نیافتنی است.

غلامرضا رضائی

حکیم نظامی گنجوی و عرفان

نگاهی دوباره به دو کتاب
«مخزن الاسرار» و «هفت پیکر»

بلاشک حکیم نظامی گنجوی یکی از ارکان شعر فارسی به شمار است. بهترین دلیل برای این مدعا پیروی گروه زیادی از شاعران بعدی، از وی است. برای مثال می‌توان از نظیره‌های مخزن الاسرار که در ایران و هندوستان و عثمانی (ترکیه) سروده شده‌اند به اینها اشاره کرد:

«مطلع الانور میر خسرو دهلوی - مجمع الافکار عرفی شیرازی - مظهر الاسرار عثمانی - مظهر الاسرار بعدی - یک شیرازی - ریاض الانوار قاسم امیری - منتهج

الابرار درویش اشرف مراغه‌ای - مظهر الآثار هاشمی کرمانی - منبع الانهار ملک قمی - رفیق السالکین ادم - دولت بیدار ملاحظیدا»
و نظیره‌های هفت پیکر او: «هشت بهشت امیر خسرو دهلوی - هفت اورنگ اشرف مراغه‌ای - هفت کشور فیضی - هفت اختر عدی - هفت منظر هاتمی به زبان پارسی - سیمه سیاره امیر علی شیرنوائی - هفت پیکر لامعی - هفت خوان عطایی - هفت مجلس عالی به زبان ترکی».

پروفسور برتلس می‌گوید: «... اینها شاهکارهایی است که در هنر داستان‌سرایی مشرق زمین کسی بر آن برتری نیافت است مخصوصاً موضوعهای تفتنی و هزل‌آمیز و گاهی هراس‌آمیز که با آن در آمیخته شده جلب توجه میکنند...»

و چنانکه گفتیم، اکثر قریب به اتفاق صاحب نظران معتقدند که شعر نظامی به لحاظ پردازش لفظی و دست‌انبرایی نطفه به این جایگاه دست یافته:

«زبان نظامی زبان خاص اوست، شعرا و رویهم از کلمات به‌وجود لغات مشکل‌خالی است، ولی آنچه شرف نظامی را صبغه می‌بخشد و اشکال و اغلال در معنی آن بوجود می‌آورد، طرز بیان اوست که پراز مجاز و تشبیه و کنایه است. امثال و اشارات به قصص و اصطلاحات و عنون و قنون و به طور مبسوط بهره‌گیری از علم نجوم از مختصات شعری اوست. قرائن حالی و مقالی در شعری مستور و استعاره باکنشایه در کلام او فراوان است. علاوه بر مدلول، ظاهری، معانی کنائی در شعر او به زور برآکنده است. مراعات النظر و حسن تعلیل به طرق مختلف کلام وی را مزین ساخته است. ایهام و توریه به عذر گوناگون مثنویهای او را تحت سیطره گرفته است، بطوریکه خواننده اشعار پنج گنج همواره باید متوجه باشد که مراد و منظور شاعر بزرگ گنجچه چیست و در پشت مدنی ظاهری چه مفاهیمی نهفته است»^۴

«... صحنه آرائی‌های زیبا و دل‌انگیز توأم با بهره‌گیری از دانش زمان و اصطلاحات حکمت و فلسفه از اختصاصات کلام نظامی است»^۵

که برای مثال به چند نکته قرآنی و فلسفی اشاره می‌کنیم

نکات قرآنی:

۱- «هست بود همه درست به تو بازگشت همه به نوست به نو» سوره بقره- آیات (۱۵۶ و ۱۶۶) سوره ایباء- آیه (۹۳)

۲- «تو نژادی و دیگران زادند تو خدایی و دیگران بادند» سوره اخلاص- آیه (۱)

۳- «و آنکه نا اهل سجده شد سراو قفل بر قفل بسته شد در او» سوره صف- آیه (۵) ابراهیم- آیه (۷) سوره توبه- آیه (۸۷).

۴- «هستی و نیست مثل و مانندت عاقلان جز چنین ندانند» سوره شوری- آیه (۱۱) و...

۵- «جز به حکم تو نیک و بد نکنند هیچکاری به حکم خود نکنند» سوره آل عمران- (۱۵۴) سوره انسان- آیه (۳۰) سوره صافات- آیه (۹۶) سوره نفال- آیه (۱۷) و...

۶- «از پوشیده گرچه هست بسی برتو پوشیده

نیست راز کسی» سوره غافر- آیه (۱۹) سوره زخرف- آیه (۸۰) و...

۷- «هست خشنود هر کس از گل خویش نکند کس عمارت دل خویش» سوره روم- آیه (۳۲) و...

۸- «خرداست آن کز او رسد یاری همه داری اگر خرد داری» سوره بقره- آیه (۶۹) نکات فلسفی:

۱- تأکید نظامی بر عشق و خرد نمایانگر علاقه او به این زمینه است:

«هستی و نیست مثل و مانندت عاقلان جز چنین ندانند»

«خرد است آن کز او رسد یاری همه داری اگر خرد داری»

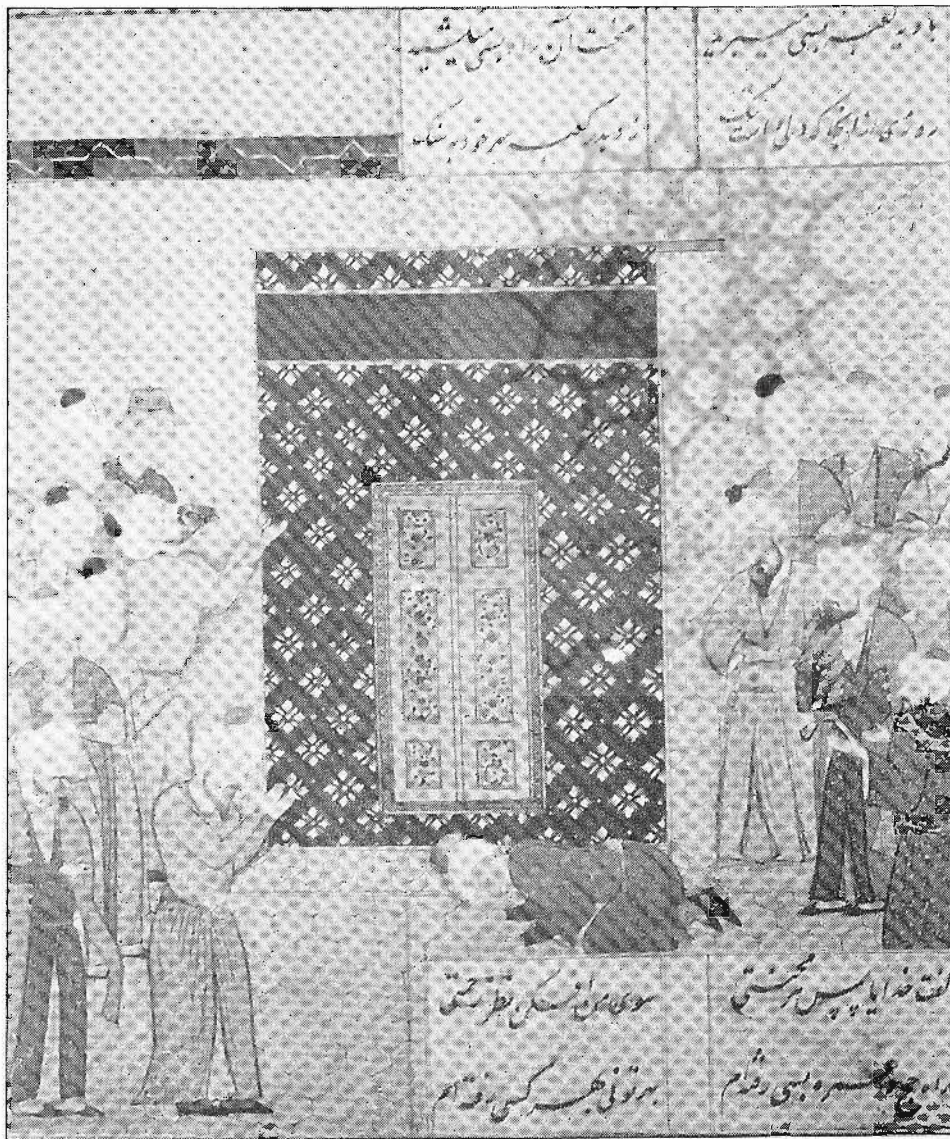
۲- «به حیات است زنده موجودات زنده بلک از

وجود تست حیات»

در این بیت نظامی از قوام وجودی ممکنات به واجب تعالی سخن می‌گوید. غیر از ذات باری همه موجودات محدودند و حد وجودی موجودات ممکن ماهیات آنهاست (سپه روزی زمکن در دو عالم جدا هرگز نشد والله اعلم) همه ممکنات ذوماهیت، قوام وجودی به خداوند دارند و این همان فقر یا امکان فقری است که در قرآن بدان اشاره شده است. (سوره فاطر آیه ۱۵)

به زبان ساده‌تر، نباید موجودات عالم ماسوی را دارای وجود مستقل دانست، بلکه همه موجودات ممکن دائماً از مبدأ فیاض، فیض می‌گیرند و رابطه آنها با مبدأ تشبیه به رابطه شعاع خورشید با خورشید است. نظامی در جای دیگر چنین گفته:

«اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالیها»





نظامی ترکیبی است از یک نبوغ عالی و شخصیت معصوم در حدی که با هیچکدام از شعرای ایرانی که زندگیشان مورد تحقیق انتقادی قرار گرفته باشد قابل قیاس نیست.

«نظامی به حق شایستگی این لقب و این تعریف (جادو سخن جهان) را دارد. مهارتش در سخن سرایی و نوآوری حیران کننده است. شعرا و مینیاتوری است که از ریزه کاریهای فراوان ترکیب و تشکییل شده است و هماهنگی رنگ ها و پیوندهای مرغوب و مطلوب در اجزاء و لفظ و معنی و دقت نظر و وسعت بینش و دانش همه جانبه و قدرت تصویر آفرینی شاعر دست به هم داده سخن را جمال و معنی را کمال بخشیده است.»^۸

این نگرش به آثار نظامی باعث شده است که از او شاعری موفق در حماسه رزمی یا داعیه حفظ زبان و بهبود آن در اذهان نقش بندد و بس. واگر چه هیچکس نتوانسته جنبه های اخلاقی و اجتماعی شعرا را به تغافل برگزار کند. ولی معمولاً با اشاراتی مثل آنچه می آوریم از آن گذشته اند.

«... مقام بلندی در تاریخ شعر اخلاقی ایران دارد.»^۹

«این شاعری یکی از بزرگترین بانیان شعر اخلاقی به شمار میرود. مثنوی مخزن الاسرار او که یک اثر معروف اخلاقی است و همچنین دیگر مثنویهای او به ویژه قسمت دوم اسکندرنامه، معروف به اقبالنامه که عموماً محتوی بر مطالب اخلاقی و فلسفی و تربیتی و انتقادی است.»^{۱۰}

«علاوه بر لطافت و ظرافت ادبی، آینه ای است که زندگی ساده و عادی مردمان روستا و شهر را در مسیر طبیعی و راستین می نمایاند. هنر او تنها داستانگویی نیست، ادب و اخلاق می آموزد و پند و اندرز میدهد، با حکمت و موعظه، دین و ایمان و اعتقاد و مناعت طبع و صفات عالی انسانی را احیاء و تقویت میکند...»^{۱۱}

اگر بخواهیم به مسائلی که خواهیم آورد، این نیز نمی تواند شخصیت واقعی نظامی و آثار او باشد، یا لایاقل جای آن هست که بر طریق احتمال، او و داستانهایش را عارف و عارفانه بدانیم.

عوامی که باعث این طرز تلقی از نظامی و آرایش می شوند، لایاقل دو گروهند. نوع افسانه ها از یک طرف و

شخصیت نظامی از طرف دیگر.

«نظامی ترکیبی است از یک نبوغ عالی و شخصیت معصوم در حدی که با هیچکدام از شعرای ایرانی که زندگیشان مورد تحقیق انتقادی قرار گرفته باشد قابل قیاس نیست.»^{۱۲}

جامی در نفعات الانس که در ۸۸۱ به پایان رسانیده است درباره شخصیت نظامی می آورد:

«شیخ نظامی رحمه الله... وی را از عنوم ظاهری و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده است. اما از همه دست داشته بوده است و روی در حضرت حق سبحانه و تعالی آورده، چنانکه می گوید، شعر:

«هر چه هست از دقیقه های نجوم
یا یکایک نهفته های علوم»

«خواندم و ستره ورق جستم

چون ترا یافتم ورق شنم»

«همه را روی در خدا دیدم

و آن خدا بسر همه، ترا دیدم»

عمر گرانمایه را از اول تا به آخر به قناعت و تقوی و عزت

و انزوا گذرانیده است. هرگز چون سایر شعرا رزغه

حرص و هوی، ملازمت ارباب دنیا نکرده است، بلکه

سلاطین روزگاریه وی تبرک می جسته اند، چنانکه

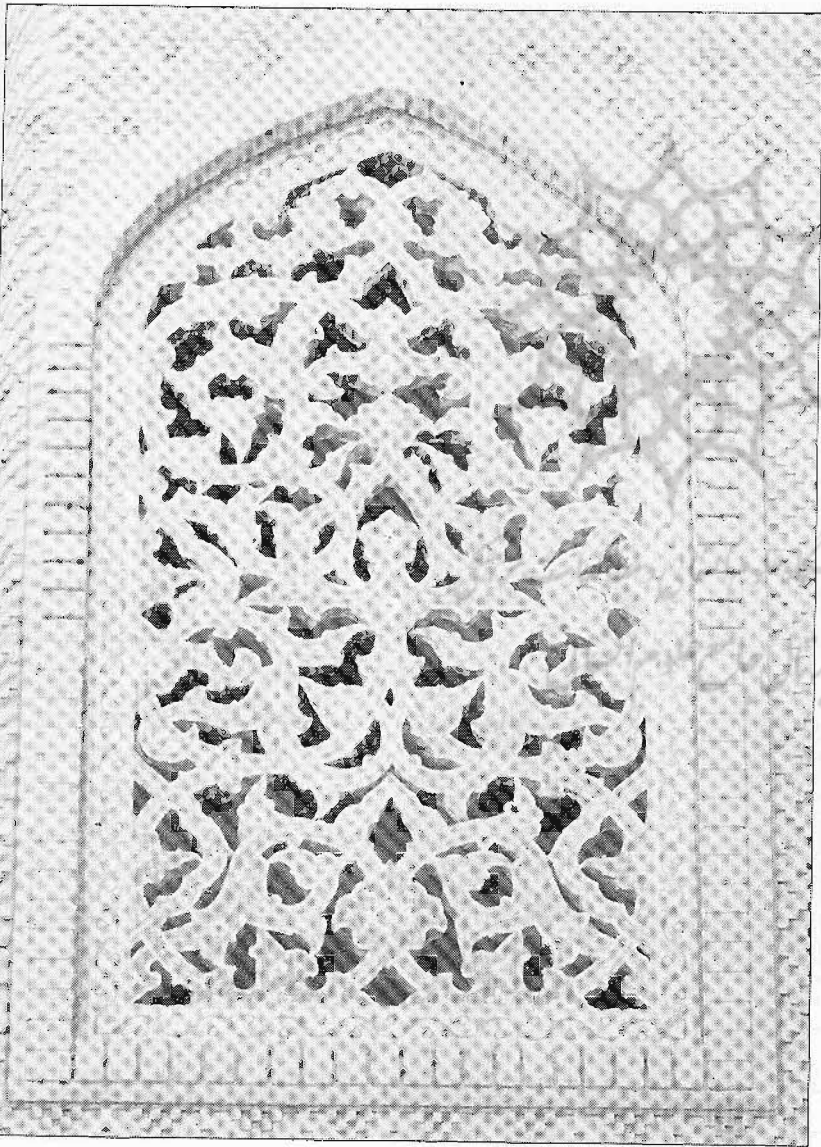
می گوید، شعر:

«چون به عهد جوانی از بر تو

برد ر کس نرفتم از دور تو»

«همه را بردم فرستادی

من نمی خواستم تو میدادی»



«چون که بر در گه تو گشتم پیر

ز آنچه ترسیدنی است دستم گیر»
شوهای پنجگانه وی که به پنج گنج اشتهار یافته است
اگر آنها به استدعای ملاطین روزگار واقع شده، که
نیواری آن را که نام ایشان به واسطه نظم وی بر صفحه
روزگار بنامه، استدعا نموده اند و اکثر آنها به حسب
صورت افسانه است اما از روی حقیقت کشف حقایق و
بیان معارف را بهانه است. یک جا در بیان آن معنی که
صوفیه گفته اند: «طایبان وصال و مشتاقان جمال حق
را دلیل وجود او هم اوست و برهان شهود او شهود او،
گوید، شعر:

«بزوهنده را یایوه زان شد کلید

کز اندازه خویشتن در تو دید»

«کسی کز تو در تو نظاره کند

ورقهای بیهوده پاره کند»

«نشان ترا جز به تویافتن

عنان باید از هر دری تافتن»

«شکی نیست که نظامی از اصول عرفان آگاه

بوده و عملاً نیز طریق زهد و تصوف می سپرد.

مخزن الاسرار که نظامی خود بدان فخر میکند حاکی از

عرفان نظامی است. در این منظومه وی چگونگی پرورش

دن را در ضمن خلوت و ثمره دو خلوت بیان میکند. نیز

مکرر از تأثیر همت سخت می گوید. عملاً نیز زهد و

گوشه گیری را پیشه کرده بود. در خسرو شیرین گوید:

«منم روی از جهان در گوشه کرده

کفی پست جوین ره نوشه کرده»

«جواری بر سر گنجی نشسته

ز شب تا شب به گردی روزه بسته»

«چو ز نسوری که دارد خانه ای تنگ

در آن خانه بود حلوی صدرنگ»

به عقیده برتلس «توجه تام نظامی در این منظومه

(مخزن الاسرار) به «دن» است که همه عارفان آنرا

مجاوی حقیقت دانند.» برای تأکید بر این مطلب، غزلی

نظامی که در ریاض العارفین نقل شده بسیار مفید

است:

«شبی نیرواست و ره مشکل جیب و اعنان درکش

زمانی رخت هستی را به خلوتگاه جان درکش

طریقش بی قدم میرو، جمالش بی بصر می بین

حدیثش بی زبان می گو، شرابش بی دهان درکش

نظامی این چه اسرار است که از خاطر برون داری

«کسی رمزت نمیداند زبان درکش زبان درکش»

چو خاص الخاص او گشتی ز صورت پای بیرون نه

هزاران شربت معنی به یک دم رایگان برکش

این شمه ای است از آنچه در باره شخصیت شاعر

گنجه آورده اند. با در نظر گرفتن شخصیت وی و نظر
داشتن به انواع علوم که او جای جای از آنها اسم می برد
و خود را در آنها کامل میداند، و نیم نگاهی به بعضی از
آثارش اعم از غزلیات و تصانیف و به خصوص
مخزن الاسرار، قیوت اینکه نظامی صرفاً داستانهایی را
«هر چه بادا باد» به نظم کشیده باشد، سنگین خواهد بود.

مطلب دوم مسئله اسطوره و اسطوره شناسی است و نوع
داستانهایی که نظامی به آنها پرداخته:

نفس افسانه و اسطوره را چنانکه بر اهمیت آن تأکید
شده است نمی توان پوچ و سرگرمی صرف نگاشت:

«گودکان افسانه ها می آورند

درج در افسانه شان اندرز ویند»

مولانا نیز به این نکته توجه میدهد:

«ای برادر قصه چون پیمان است

معنی اندروی بیان دانه است»

«دانه معنی بگردد مرد عقل

ننگرد پیمان را گر گشت نقل»

پرداختن به فلسفه اساطیر در حوصله این مقال نیست، اما

اجتلاً به معنای واقعی آن نیازمندیم تا بتوانیم با دیدی

عمیق تر به آنچه صرفاً به اسم «یک افسانه» یا از آن نام

می بریم، برخورد شویم.

(Mythologie) از لحاظ اشتقاق لغوی یعنی

«گفتگو درباره افسانه ها». در قرنهای اخیر کلمه

(Mythe) در کشورهای غربی به معنی داستانهای دروغ

بکار میرفته و حتی مطلق خلاف حقیقت و صرف

خیال بافی از آن فهمیده می شده و این معنی درست با

مفهوم کلمه «اساطیر» که استعمال آن در ترجمه لغت

(Mythe) معمول شده است، برابر می باشد.

ولی دو قرن نوزدهم محققین به این نکته برخوردند که

این تعبیر کلمه (Mythe) نه تنها با مفهوم اصلی آن

تطبیق نمیکند، بلکه درست عکس آن است، زیرا در

اصطلاح اقوام مختلف بشری آن افسانه هایی که مشمول

عنوان (Mythe) هستند نماینده و مبین کبلی و ابدی

می باشند. در نتیجه توجه به این مطلب، کلمه (Mythe)

معنی خاصی پیدا کرد و آن عبارت است از گفتگو در

موضوع آن گونه افسانه ها که اقوام مختلف بشری در

دوره های باستانی درباره خدایان و قهرمانانی که مورد

اعتقاد دینی و ملی آنها بوده اند، بیشتر اقوام بشر در آغاز

بیداری فکری، افسانه های ساخته خود را عین حقیقت

میدانستند و به آنها ایمان داشتند زیرا حقایق زندگی را

مفرد می شمردند، یعنی عقیده داشتند که عالم خلقت

در اصل مقدس بوده و «زمان» در آن عالم، زمان مقدس

بوده و همه حقایق ابدی که زندگی بشر چیزی جز تکرار

ناقص آن نیست، هنگام طلوع آن زمان مقدس و بزرگ

اسطوره مانند رؤیا، عقاید و افکار
فلسفی و مذهبی و وقایعی را که در زمان
و مکان اتفاق افتاده اند و نیز تجربیات
روانی مهم انسان را به زبان سمبلیک
بیان میکنند. اگر نتوانیم معنای واقعی
اساطیر را درک کنیم مجبور خواهیم بود
آنها را تصاویری پیش پا افتاده و بدوی
نلفی کنیم.

(Temp's scare-Grand temps) در لباس وقایع

نمونه ای جلوه کرده است. داستان، وقایع «تاریخ

مقدس» است و بنا بر این داستانهای مزبور سرمشتی

هستند برای همه اعمال یعنی بشر و بر افراد بشر است که

با تأسی به رفتار نمونه خدایان و قهرمانان که در آن

داستانها نقل شده است یا حتی با روایت اعمال، آزاد

شده و به زمان «بزرگ یا مقدس» ملحق شوند.^{۱۳}

و باز از مولانا بشنویم:

«هست اندر باطن هر قصه ای

خرده بینان را ز معنی حصه ای»

فردوسی نیز به ما یادآوری میکند:

«تو این را دروغ و فسانه مخوان

به یک سان روش در زمانه مدان»

از او هر چه اندر خورد با خرد

و گریز ره رمز معنی برد»

اریک فروم در «زبان یاد رفته» می گوید: «اسطوره

مانند رؤیا، عقاید و افکار فلسفی و مذهبی و وقایعی را

که در زمان و مکان اتفاق افتاده اند و نیز تجربیات روانی

مهم انسان را به زبان سمبلیک بیان میکند. اگر نتوانیم

معنای واقعی اساطیر را درک کنیم مجبور خواهیم بود آنها

را تصاویری پیش پا افتاده و بدوی از تاریخ دنیا تلقی

کنیم و در بهترین وجه ممکن آنها را فرآورده هایی

شاعرانه و زریبا از تخیل انسانی بدانیم... اکنون به معنا

و مفهوم فلسفی یا مذهبی اساطیر اهمیت بیشتری داده

می شود و داستان ظاهری آن صرفاً به عنوان سمبلی از

معنای حقیقی آن در نظر گرفته می شود...»

در زبان فارسی انواع گوناگون داستان هر یک نامی

جدا و خاص خود ندارند و کلمات داستان، حکایت، مَثَل

و نمثل اغلب مترادف یکدیگر به کار میروند. در

زبانهای اروپایی این انواع تا اندازه ای از یکدیگر تفکیک

شده است. آنچه به انگلیسی (proverb) گفته می شود،

عبارت است از گفته مختصر و مفید در تداول عامیانه که

مثال ترانه های عامیانه و قصه های شرگوت به تاریخ قومی

ملی تعلق دارد و در واقع قسمتی از زبان گفتار است. () را همینطور شکل نصیحت آمیزی از ادبیات عامه دانسته اند که معمولاً محصول ذهن عوام و مبتنی بر تجربه های عادی زندگی است. ۱۴ معادل این را در فارسی همان «مَثَل» و «ضرب المثل» می گوئیم. در این معنی «مَثَل» شکل داستانی ندارد هر چند که ممکن است در واقع صورت فشرده و خلاصه شده یک داستان باشد.

کلمات دیگر یعنی (Parable)، (Fable)، (Allegory) نیز به انواعی از داستان اطلاق میگردد که در فارسی برای هر سه تقریباً کلمه «تمثیل» یا «مَثَل» را بکار می بریم. اما در ادبیات اروپایی یا یکدیگر تفاوت هایی دارد. فابل (Fable)، در اصل و مفهوم کلی به هر داستان خیالی یا بیان توصیفی گفته می شود. در مفهوم جدید و دقیقتر عبارت است از حکایتی کوتاه

تمثیل به طور کلی حکایت یا داستان کوتاه یا بلندی است که فکر یا پیامی اخلاقی، عرفانی، دینی، اجتماعی و سیاسی یا جز آن را بیان میکند. اگر این فکر یا پیام به عنوان نتیجه منطقی حکایت یا داستان بکلی پنهان باشد و کشف آن احتیاج به فعالیت اندیشه و تخیل و تفسیر داستان داشته باشد، آن را «تمثیل رمزی» می نامیم.

— چه به نظم و چه به نثر— که به قصد انتقال یک درس اخلاقی یا سوده مند گفته شده است. در این حکایت اخلاقی، شخصیتها اغلب حیوانات اند، اما اشیاء بیجان، انسانها و خدایان نیز ممکن است در آن ظاهر گردند. (Parable)، نیز حکایتی است کوتاه و حاوی نکته ای اخلاقی اما در اینجا شخصیتها اغلب انسانها هستند. در حالی که «فابل» یک موقعیت خیالی را بیان میکند که امکان وقوع آن در خارج ممکن نیست، «پارابلی» وقایعی را بیان میکند که به طور طبیعی قابل وقوع است. نکته یا درس اخلاقی که در «فابل» مورد نظر است معمولاً به امور دنیوی مربوط می گردد اما در «پارابلی» این درس اخلاقی در سطح متعالیتری قرار می گیرد. ۱۵

این هر دو نوع را می توان — همانطور که سابقاً اشاره کردیم— مَثَل یا تمثیل گفت. و برای گریز از اشتباه با «Proverb» هر دو را تمثیل می خوانیم. چنانکه دیده می شود، در تمثیل همیشه قصد تعلیم وجود دارد، خواه این تعلیم، یک درس اخلاقی مربوط به امور دنیوی باشد و خواه تعلیم عقاید دینی، عرفانی و جز آن. نکته دیگر آن است که قصد تعلیم در تمثیل همیشه روشن است.

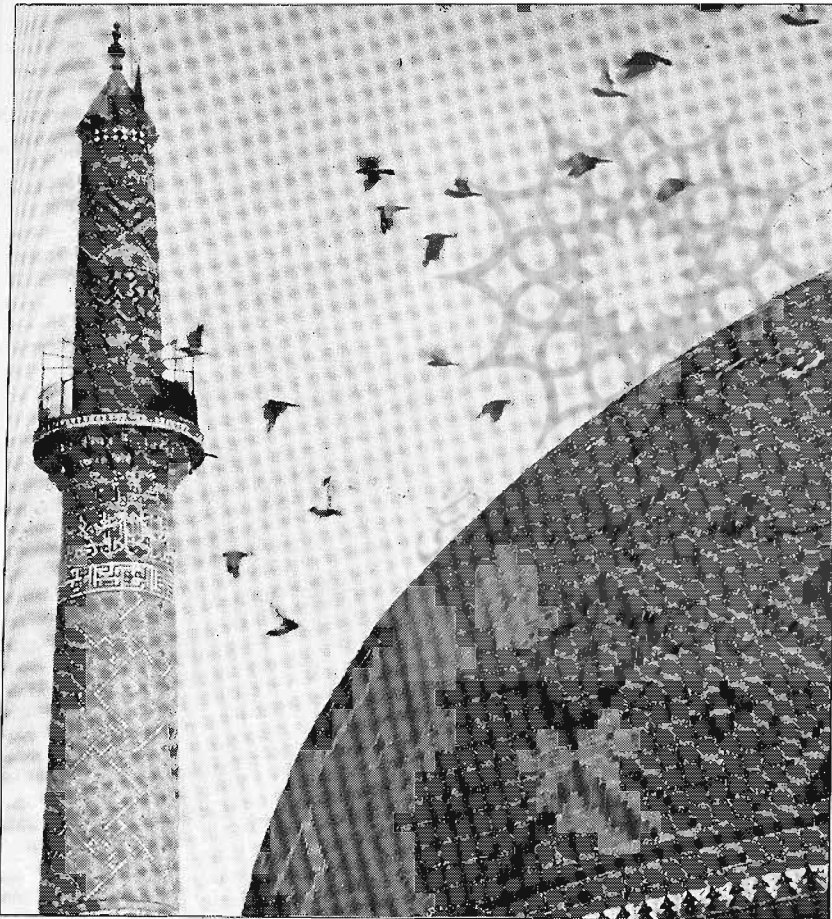
نتیجه اخلاقی، یا به قول لافونتین (۱۶۲۱—۱۷۹۵) روح تمثیل (fable)، ممکن است در آغاز یا پایان به طور جداگانه و یا در ضمن حکایت بیان شود و موضوع تعلیم نیز هر چه باشد، به همان نحو در ابتدا و یا در آخر و یا ضمن تمثیل به نحوی بیان و یا کل یا اجزای تمثیل مقایسه و تبیین میگردد.

نوع دیگری از تمثیل را باید داستانها یا حکایاتی دانست که در آنها غرض و مقصود اصلی گوینده از ابراد

است. در تعریف آن نوشته اند:

«تمثیل» «Allegory» عبارت است از آنکه دانش یک موضوع تحت صورت ظاهر موضوع دیگر، این اصطلاح به عنوان یک طرز شیوه ادبی عبارت است از بیان یک عقیده یا یک موضوع نه از طریق بیان مستقیم بلکه در لباس و هیأت یک حکایت ساختگی که، موضوع و فکر اصلی از طریق قیاس قابل مقایسه و تفهیم باشد.»

از آنچه گفتیم می توان نتیجه گرفت که تمثیل به طور کلی حکایت یا داستان کوتاه یا بلندی است که فکر یا پیامی اخلاقی، عرفانی، دینی، اجتماعی و سیاسی یا جز آن را بیان میکند. اگر این فکر یا پیام به عنوان نتیجه منطقی حکایت یا داستان بکلی پنهان باشد و کشف آن احتیاج به فعالیت اندیشه و تخیل و تفسیر داستان داشته باشد، آن را تمثیل رمزی می نامیم. شخصیتها در هر دو



آنها به طور واضح بیان نشده است. این نوع از تمثیل را که به انگلیسی «Allegory» می نویسند در فارسی گاهی به «تمثیل رمزی» ترجمه کرده اند. ۱۶ این اصطلاح هم در معنای و بیان و هم در تفسیر انجیل فراوان بکار رفته

نوع تمثیل ممکن است حیوانات، اشیاء و انسانها باشند. درباره شکل اصلی مثنیها یا تمثیلهایی که در سراسر کتابهای تعلیمی— اخلاقی و عرفانی پرکنده است، و معمولاً به عنوان شاهی بر گفته ها و تبیین و توضیح و فکر

در ضمن سخن می‌آید، اظهار نظر دشوار و اغلب محال است.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که وقتی یک داستان به خودی خود کامل است و آغاز و انجام معین و قابل نیل دارد، و نیز در آن اشاره‌ای به وجود معنی پنهان زنده است، چه انگیزه‌ای مایه تصور معنی نهفته در آن می‌گردد؟ و آیا می‌توان هر داستانی را بالقوه یک تمثیل رمزی شمرد که در خویش معنایی را پنهان دارد؟ یا دقت و تأمل برداشته‌هایی از این دست که مورد تأویل و تفسیر قرار گرفته‌اند می‌توان پاسخ داد که انگیزه تصور معنی نهفته در یک داستان وجود رگه‌های عدم واقعیت در آن است. به همین سبب می‌بینیم که هیچکس در پی تفسیر و تأویل مثلاً داستانهای تاریخی که در زمانی معین اتفاق افتاده است و از شخصیتها و وقایع سخن می‌گوید و عیبند آن نیز معین و شناخته شده است، پزیرانده است. اما عدم واقعیت یا رگه‌های عدم واقعیت در داستانهایی به طور کلی یا ناشی از نسبت دادن اعمال و افعال انسانها به حیوانات و اشیاء و مفاهیم انتزاعی است و یا ناشی از غیر واقعی بودن و خارق‌العاده بودن حوادث و موجودات و اعمال و افعال شخصیت‌های ناشناس و غیرتاریخی است.^{۱۷}

در شعر نظامی هر دو صفت به خوبی به چشم می‌خورد. اولی وجود موجودات عجیب، دیو، پری، غول بیابانی، ظلم، به هوا رفتن سید، تبدیل پرپرو به دیو دهشتناک و...^{۱۸}

دومی، چنانکه گفته‌اند: «مبنای این کتاب بر باورهای چند است و همین رازهاست که جنبه عرفانی بدان داده است»^{۱۹}.

گاه آفتاب پیچیدگی در شعر ووی ملاحظه می‌شود که می‌توان معانی گوناگونی به متاعبات مختلف برای ابیات او در ذهن آورد و سرانجام هیچیک از معانی، من جمیع جهات مفهوم بیت را در بر نمی‌گیرد و بیت همچنان در دهان می‌ماند. عدم دسترسی به مفهوم واقعی بیت او از قدیم «لایام الی یومئذ هذاهموازه معضل فقی ادب بوده و حکایات بسیاری از بزرگان نقد الشعر در این باره در کتب و اقوال آمده است»^{۲۰}.

پس می‌توان داستانهایی نظامی (بخصوص داستانهایی تحت دختر) را از نوع «تمثیلهای رمزی» (Allegory) دانست. برای نمونه به تفسیر یکی از هفت داستان که در داستان هفت پیگر آمده می‌پردازیم.

لازم به تذکر است، که ما صرفاً با قیاس با شرح سایر حکایات رمزی مطالب را تأویل می‌کنیم و ادعایی برای نبینی بودن آنها نداریم و فقط امیدواریم که این کار یابص انگیزه‌ای شود تا بزرگانی که صلاحیت این قبیل

امور را دارند دست به قلم ببرند و آثار ارزنده و بزرگی بوجود آورند تا هم از بزرگانی مثل نظامی گنجوی تقدیر شده باشد و هم عنای فرهنگی ما بیشتر گردد.



شرح و تأویل گونه‌ای از: «افسانه دختر اقلیم سوم»

موقع جوشیدن آب رحمت است:

«بر رهش عشق ترکنازی کرد
فتنه با عقل دست یازی کرد»
«پیکری دید در لافافه خام
چون در ابر سیاه ماه تمام»
«فسارغ از بشر می‌گذشت به راه
باد ناگه ریود برقع ماه»
این اولین جنوه معشوق است که بر عاشق عرضه می‌شود. در متون و اشعار عرفانی به کرات این مسئله یعنی تشبیه [اولین جنوه و تجنی حق] به [پرده از رخسار معشوقه کنار رفتن] طرح شده است. سنت الهی یا قضا و قدر در باد یا نسیم یا امثال آن تجنی میکند و باعث می‌شود که اولین بذرهای عشق در دشت دل عاشق کاشته شود. ملموسترین شکل این موضوع همان نظر و نگاه است.

«در نظریازی ما بیخبران حیرانند
من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند»^{۲۱}
فخرالدین اسعد گرگانی در «ویس و رامین» نظیر این مطلب را دارد:

چوتنگ آمد فضای آسمانی
که بررامین سرآمد شادمانی
ز عشق اندر دلش آتش فرورد
بر آتش عقل و صبرش رابسورد
«برآمد تندبادی نوبهاری
بکایک پرده بر بود از عماری»
نوگفتی کز نیام آهخته شد تیغ
و با خورشید بیرون آمد از تیغ

این داستان مراحل سیر یک سالک را از مرحله اول که ظهور بارقه‌های الهی در ضمیر سالک است، تا مرحله آخر که قرب باشد شرح میدهد. سالک شخصی است به نام «بشر».

این بشر «هر چه باید در آدمی ز هنر داشت آن جمله، نیکویی بر سر»
احتمالاً منظور شاعر این است که او در علوم ظاهری و ظواهر شریعت کامل بوده، اما هنوز رو به بواطن امور نیآورده بود، اما این طلب کم کم در وی بوجود می‌آید: «با چندان خوبی و خردمندی بود میبش به پاک پیوندی»

این بیت احتمالاً بالا را قویتر میکند، او که سیر در علوم ظاهر داشته و ظواهر شریعت را کاملاً رعایت می‌کرده از طریق لطف، متوجه عوالم بالا تر شده است.
«نظری نهان بیفکن مگرش عیان بینی
اگرش ندیده باشی ز جهان چه دیده باشی»
توضیح اینکه در مباحث کلامی درباره تکالیف شرعی و عقلی داریم که:

«تکالیف سعی» (شرعی) تلفظ از برای تکالیف عقلی... توضیح اینکه - انسان هنگامیکه بر انجام واجبات سعی و ترک مناهای شرعی مواظبت کرد - این مسئله باعث می‌شود که - در رسیدن به تکالیف عقلی و عدم ارتکاب مناهای سرعتر و راحت‌تر باشد.^{۲۲}

حال که سالک متوجه شده و در خود نیاز جدیدی احساس میکند و به عبارتی تشنگی بدست آورده:
«آب کم جو، تشنگی آورده دست
تا بجوشد آبت از بالا و پست»^{۲۳}

«رخ و بیه بید آمد زبیره»

دل رامین شد از دیدنش برده»
در اینجا نیز «رامین، سالک» و «ویسه، معشوق» و «بیدار شدن رخ، اولین تجلی» است. بعد از این تجلی، «هستی» سالک از بین می رود و در دنیای دیگر متولد می شود در قرآن آمده که:

«و یقیناً ما اورا به حیاتی پاک زنده می گردانیم»^{۲۴}
یا به قول مولانا:

«مردده شورتا مخرج الحی الصمد

زنده ای زین مردده بسیرون آورد»
بیان این مطلب معمولاً بوسیله «تیر بردل خوردن» مطرح می شود که کتابه از مردن است:

«تیر کان دید سست شد پایش

«تیریک زخمه دوخت برجایش»
در ویس و رامین نیز تعبیر همین است:

«کجا چون دید رامین روی آن ماه

«نوگفتی خورد بردل تیر ناگاه»
در اینجا لازم است به یک نکته نیز راجع به این بیت توجه کنیم:

«آمد از بشری خود آوازی

همچو طفلی که گیرش گازی»
بُشر از دیدن جمال یار «بیخود» شد و در «بیخودی» چیزی گفت. موسی نیز برای مناجات به کوه رفت و از خدا خواست تا او را ببیند. خداوند فرمود: هرگز مرا نخواهی دید. به کوه نگاه کن، اگر بر جای خود ماند پس مرا می بینی و سپس خداوند بر کوه تجلی کرد و کوه از هم پاشید، موسی صعقه (فریادی) زد و بیهوش شد.^{۲۵}

موسی نیز با مشاهده تجلی یار از هوش رفت و همراه این بیهوشی «صعقه ای» زد. این صعقه و بیهوشی که شاعر از آنها به «بیخودی و آوازی» نام می برد از لذت معنوی خاصی است که جان تمامی عارفان شیفته یک لحظه آن است.

این جان بر لب آمده مشتاق روی تست

بنمای روی و جان مرا رونما بگیر

شرح لب و خط و خال ... را در متون می توان یافت و ما در اینجا به آنها نمی پردازیم.^{۲۶}

«ماه بننهان خرام از آن آواز

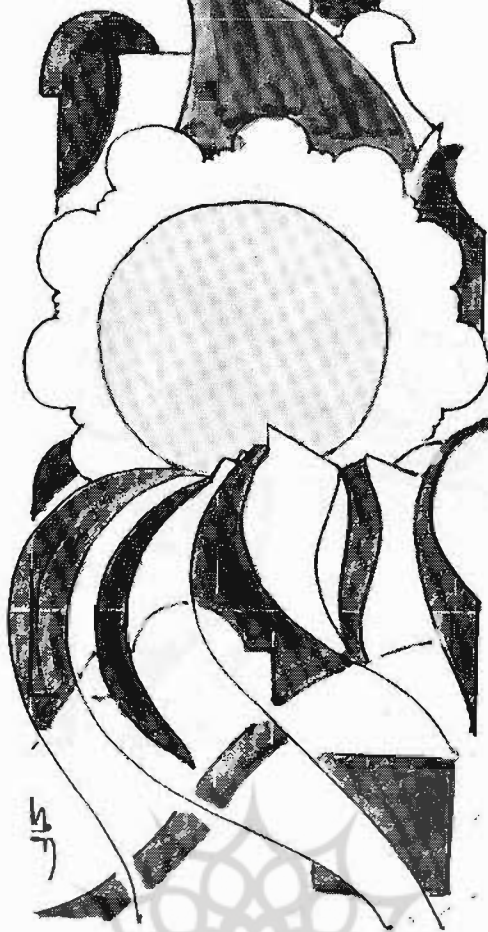
بند برقع به هم کشید فراز»

به بُشر «بوستی» از آن «مُشک» رساندند و مُشک را سر بستند. وصف حال او را مولانا چنین آورده:

«چون به ما بوئی رسانیدی از این

سرمبند این مشک را ای رب دین»

اتا این سنت معشوق ازلی است که:



«هر لحظه به شکلی بت عیار درآمد

دل بسرد و نهان شد»

بُشر که مجذوب آن جذبات شده و عنان صبر از کف داده، روی نیاز به جانب «بیت المقدس» می آورد، امید آنکه دردش علاج شود.

«به که محمل برون برم زین کوی

سوی بیت المقدس آرم روی»

کلمه «بیت المقدس» نیز در ادبیات عرفانی - رمزی آشناست.

مثلاً این سبنا در تأویلی که از معراج در معراجنامه خود دارد، «و رود به بیت المقدس» را «و رود به عالم روحانی» میداند. پس سالک وارد عالم روحانی می شود و «چون بسی سجده زد بر آن سر خاک» که همان طی مراحل روحانی است، به طرف معشوق حرکت میکند.

در این مرحله سالک دچار همراه ناسازگار است. «ملیخا» یا «عقل مصلحت اندیش».

«نکته گیری، به کار نکته شگفت

بر حدیثی هزار نکته گرفت»

تو اینجا دعوی سابقه دار «عقل و عشق» در ضمیر سالک شروع می شود. به نمونه هایی از این برخورد در اشعار دیگران توجه کنیم:

«عافلان نقطه برگار وجودند ولی

عشق داند که در این دایره سرگردانند»^{۲۷}

«ز عقل اندیشه ها زاید که مردم را بفرساید

گرت آسودگی باید برو عاشق شوی عاقل»

*

«عقل گویدش طرف خداست و بیرون راه نیست

عشق گوید راه هست و رفته ام من بارها»

*

«به صحرای جنون باید زدن ای عشق امدادی

بس است ای عقل دادی هر چه بیجا در سر ما»

*

در وجود سالک دو نیروی عشق با مشخصه نیک و عقل با مشخصه جوی کشاکش دارند و بیشتر از خیرگیهای عقل و خودسریهای او ناخشنود است.

کراراً از عرفا و بخصوص شعرای عارف مسلک خوانده ایم که باید برای رسیدن به حقیقت «دیوانه» شد.

«در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن

شرط اول قدم آن است که مجنون باشی»

چرا که «برای دل دلایلی است که عقل از ادراک

آنها عاجز است.»^{۲۸}

باید از «زیرکی» و «خیال» و «شک» پاک شد:

«روستنه را چون سینه ها هفت آب شوی از کبت ها

و آنگه شراب عشق را پیمانه شوی پیمانه شوی»

«عشق» یا «شمس تیریزی» در گوش جان مولانا

همین مسائل را گفته بود:

«گفت که تو «زیرکی» هست «خیالی و شکی»

گول شدم هول شدم وز همه برکنده شدم»

«گفت که دیوانه نه ای لایق این خانه نه ای

رفتم و دیوانه شدم سلسله بندنده شدم»

که البته چنانکه نقل شده «جنون» بردو نوع است:

جنون فوق عقل و جنون دون عقل و البته جنون مطرح بر

اینجا از نوع اول است. و در حقیقت عشق مرحله کمال

عقل است و بحث و اثبات این مسئله خود نیازمند مقاله

دیگری است.

عقل مصلحت اندیش به قول مولانا «زخمه های

فکرت» بر رخسار ضمیر سائک می کشد و او را می آزارد:

«ز عقل اندیشه ها زاید که مردم را بفرساید

گرت آسودگی باید برو عاشق شوی عاقل»

پس گاه آن است که «خانه را ویرانه و خویش را

دیوانه» کرد و عقل را معزول و هوئی را حد زد:

«بُشر بانگی بر او زد از سر جوش

گفت: با حکم کردگار مکوش»

سالک، عشق و توکل را بر عقل و مصلحت اندیشی

برتری می دهد و عقل را امر به سکوت میکند.

در «بیابان» (که در تمثیلات رمزی معمولاً کنایه از

کوشش برای صحیح طی کردن مراحل سلوک است)

پس بیرونه تا به «صحرایی سرسبز می‌رسند که «خم طایل بزرگ بر آبی» آنجاست.
 «صحر» در موارد زیادی به عنوان رمز «عالم علوی» بکار گرفته شده:
 «[محر] شدم، [عشق] باریده بود، آنچنانکه پای مرد به گراز فرو شود پای من به عشق فرو میشد»^{۳۵}
 روزبهان بَنَفَلی نیز «صحرای خرد» دارد که اشاره‌ای است برای عالم معقولات:
 «ظم یا خی... که عاشق چون از سجن عبودیت بیرون آید... جانش از غربت امتحان سوی صحرای خرد آید»^{۳۶}
 شیخ شهاب‌الدین سهروردی نیز جای جای در دست‌نهای «آواز پَر جبرئیل» و «عقل سرخ» از این رمز استفاده میکند.
 مولانا تعبیر «صحرای بیچون» را برای تصویر عالم ارواح و معقولات بکار می‌گیرد:

سرسبسی از دام تن ارواح را
 می‌رهانی می‌کنی الواح را
 می‌رهند ارواح هر شب زین قفص
 فارغان از حکم و گرفتار و قصص...
 حال عارف این بود بی خواب هم
 گفت ایزد هم زُفُوذُ زین قمر
 زشته تا صحرای بیچون جانشان
 روحشان آسوده و ابدانشان...^{۳۷}
 و «خم سفالین بزرگ» که پر از آب است: آب، آب برفت است، آب حیات.
 عقل مصلحت اندیش به روش همیشگی خود، برخورد میکند و بدین است. اما عشق همچنان طالب آب حیات و روشن شدن به معرفت شهودی و اشراقی است.

«آب حیات، حقیقتی عرفانی است که عقل قادر به معرفت پیدا کردن بدان نیست و دل طالب و خواهان آن است...»^{۱۸}
 ابو حامد محمد غزالی گوید: «حوض کاویده در زمین فرض کنیم، که احتمال آن دارد که آب از بالا سوی او رانند، به جویهایی که در او بگشایند و احتمال آن دارد که فرود او بکاوید و خاک او بردارند تا به منبع آب صافی نزدیک شود و از قعر آب بیرون آید و آن آب صافتر و دایمتر بود و روا که بیشتر باشد»^{۳۸}
 «حوض» ضمیر سالک است، می‌تواند او را از طریق پنج جوی که همان پنج حس هستند پُر کرد. اما این آب محدود است و پایان یافتنی:

«بباید چشمه شده، چه خشک گردد
 بباید مهر شد مه مستینر است»
 پس سالک باید در خود بدنیاال «چشمه» باشد و این چشمه با کاویدن در عمق باطن و بیدار کردن حواس باطنی بیدار می‌شود.
 «پنج حس داری به جز این پنج حس
 آن چووز سرخ باشد این چومس»
 «صحت این حس بجوئید از طبیب
 صحت آن حس بجوئید از حبیب»^۱
 عقل محدود می‌خواست در شهود مناقشه کند:
 «تا در این آب خوشگسوار شوم
 شویم اندام و بی غبار شوم»
 اما غافل از اینکه این آب را پایانی متصور نیست.
 «جامه بر کند و جمله بر هم بست
 خویشتن گرد کرد و در خم جست»
 «چون درون شد نه خم که چاهی بود
 تا بن چه دراز راهی بود»

«با اجل زیرکی به کار نشد
 جان بسی کند و رستگار نشد»
 «ز آب خوردن تنش به تاب افتاد
 عاقبت غرقه شد در آب افتاد»
 «عقل مصلحت اندیش» خاموش می‌شود (می‌میرد) و پُشر او را دفن میکند. دفن کردن کنایه از کنار گذاشتن است: چنانکه مولانا فرماید: «عقل را معزول کردیم و هوی را حد زدیم»
 سالک آثار از بین رفتن «من» که جلوه خاص آن «عقل مصلحت اندیش» است، بدست می‌گیرد و باقی مراحل را فقط به رهبری عشق می‌پیماید و سرانجام به مغنوب میرسد.

نکته جالب دیگر این است که معشوق «آن پریچه‌هره بود کاوول روز
 دیده بودش چنان جهان افروز»
 اما آرزو پُشر نمی‌توانست به وصال او برسد، چرا که هنوز «منتیت» داشت. «ملیخا»، شوهر این معشوق، مانع و سد راه وصال پُشر بود. وقتی ملیخا (عقل، منتیت، ...) از میان رفت، راه برای رسیدن به معشوق باز است.
 پس آنچنانکه مولانا جلال‌الدین فرماید: سالک با یک قدم بر «من» گذاشتن می‌تواند به حقیقت برسد. تمثیل دیگری در مثنوی آمده: عاشقی بر در خانه معشوق کوفت، جواب شنید: کیست؟ گفت: من.
 صدا از پشت در گفت: برو، کسی در خانه نیست.
 جوان رفت و چندی خود را در عشق پخته کرد، سال بعد بازگشت و چون از نو بر در کوفت و جواب آمد: کیست؟ اینبار گفت: تو، در باز شد.
 میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
 «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز»^{۴۱}

حاشیه:

۱- Encyclopaedia Britanica P. 688
 of world literary Terms P.258
 ۱۵- قبلی
 ۱۶- قبلی ص ۲۲، ۲۳، ۳۰
 ۱۷- رمز و داستانهای رمزی- تقی پورنامداریان- ص ۱۳۱
 ۱۸- رک هفت داستان
 ۱۹- تحلیل هفت پیکر- دکتر محمد معین
 ۲۰- دبستان شماره ۱۸- دکتر نورانی وصال
 ۲۱- کشف المراد- حواجه نصیرالدین طوسی- فی وجوب البعثه
 ۲۲- مثنوی
 ۲۳- حافظ
 ۲۴- سوره نعل آیه ۹۷
 ۲۵- سوره اعراف آیه ۱۴۳
 ۲۶- برای مثال گفتش را از شیخ محمود شبستری

- دیبات و نقد ادبی- دکتر فرشیدر ص ۴۹۸
 - دیبات و نقد ادبی- دکتر فرشیدر ص ۴۹۵، ۶۱۴
 - دوازده فرماری- دکتر شفیعی کدکنی ص ۱۰۹
 - نلی
 - شعری دروغ شعری نقاب- عبدالحسین زرین کوب- ص
 - دبستان شماره ۱۸- دکتر نورانی وصال
 - نلی
 - نلی و مجنون- دکتر برات زنجانی- مقدمه
 - تحلیل هفت پیکر- دکتر محمد معین
 - دبستان شماره ۱۸- دکتر نورانی وصال
 - نلی و مجنون- دکتر زنجانی- مقدمه
 - تاریخ ادبیات ایران- ادوارد براون (از سنایی تا سعدی) ص ۹۴
 - ادبیات ریاضیاتی- بندتو کروچه

۲۷- حافظ
 ۲۸- سعدی
 ۲۹- مولوی
 ۳۰- عماد خراسانی
 ۳۱- حافظ
 ۳۲- باسکال (سیر حکمت در اروپا)
 ۳۳- مولوی
 ۳۴- سعدی
 ۳۵- شیخ یازید بسطامی
 ۳۶- عهده‌العاقلین- روزبهال بقلی- ص ۱۱۱
 ۳۷- مثنوی معنوی- چاپ نیکلسن- ج ۱- دفتر اول ص ۲۶-۲۵
 ۳۸- رمز و داستانهای رمزی- تقی پورنامداریان ص ۱۴۴
 ۳۹- احیاء علوم الدین- غزالی- ربع مهلکات ص ۶۱
 ۴۰- مولانا- مثنوی
 ۴۱- حافظ

دره سفان چو شدی راهجوی

معرفت از من عرف اللهجوی

نوا جو کران

مشعله دوده آدم شده	مردمان دیده عالم شده
روی دل از کون و مکان مشته	وز درد دل لش درون مشته
تخت برین تخت غیر ازده	چرخ برین چرخه نضر ازده
رخش نمیدان ازل چشمه	گوبه جو چکان ابد چشمه
سوختمه چون شمع و رخ افروخته	ساخته چون عود و بگرشوخته
راهبر خلق صحب ان آمده	وز نظر خلق صحب ان آمده
چون شرخا و زر حد نمیرود	رانده سوی شام بی یک نیم رود
کرده ز دل صورت پندار حکم	مع علوم احرف یقین خوانده ز طومار حکم
خسته و از رخ شفا ساخته	بے خود و با یاد خدا ساخته
در جسم این دایره دیر پای	پای نه و کرده جسم این دیر پای
جمله جنوشان حکایت سر می	ملک تسانان ولایت نم می

راه نوردان سگشته قدم

میوه کشان سرباز عشق

شاه نشانم باط قدم

لاله فروشان گلستان باز

باده پرستان شربالت

تخت نشینان جعبان ازل

پرده سیربان سراسر ای وجود

مفت کفان جرم کبیریا

منزوی سبب اقصای شوق

لعبت این پرده ز مردم سپوش

در ره عرفان جوشیدی راه جو

رازگشایان فروبته دم

جرعه چشان در حنا عشق

راه نشینان باط عدم

شعله فروزان شبتان باز

از قرح سهردی نهادت

خست برون بده کوی ازل

شده فشان گشته به بزم شود

شسته ز دل صورت کبریا

جوهری گوهر سرباز از دوت

منزل این ماه را بنجم سپوش

معرفت از من عرفان الله جو

*

*

*

